

## جلسه نگارش به مثابه سلوک

سایه‌ی غریب . جلسه ۶۶

خانم قوامی. ۲۳ خرداد ۱۳۹۶

روزهای پایانی ساله تو ماه اسفند قرار دارید روزای خیلی شلوغ و پر فشاریه شما مدام درگیر فعالیتهایی هستین که تو این روزا باید انجام بدید انقدر سرتون شلوغه که اصلا فرصت فکر کردن ندارید حتی الان نمیتونم بهتون بگم که ریلکس باشید یا آرام باشید چون شرایطی که توش قرار دارید خیلی شرایط پر فشاره هر روز که میگذره شرایط تون سخت تر میشه کارتون بیشتر میشه و فشار به شما زیادتر میشه کنار همه ی این کارها یک سفری هم هست که قراره تعطیلات نوروز رو شما اونجا برید برنامه های سفر و جور کردن هم مزید بر علته انقدر این روزا شمارو اذیت میکنه که دیگه خسته میشید حتی سفر هم دلتون نمیخواد برید کم کم که به روزای آخر سال نزدیک میشیم دیگه دو سه روز مونده که تموم بشه کار کم کم سبک میشه و تعطیلات فرا میرسه اما به اتفاقی هم افتاده و اتفاق اینه که توی این شلوغی کارها برنامه سفر شما بهم خورده یعنی شما اگر با خانواده تون زندگی میکنین اونا همه میتونن برن ولی ما شما درست نشده و بهم خورده اگر تنها زندگی میکنید هم فرقی نمیکنه و شما مجبورید که این روزا رو خونتون باشید زیاد سخت نمیگیرید چون به اندازه کافی خسته و بی حوصله بودید تصمیم میگیرید روزا رو به قدم زدن بگذرونید و از خونه بیایید بیرون و از فضای شهر استفاده کنید بعد از یکی دو روز حوصله تون سر میره و به نظرتون میرسه که حالا بد نیست به سفر دیگه ای برا خودتون جور کنید تلاش میکنید میگردید اینطرف اونطرف میدونید الان سخته و امکانش نیست ولی به یکی از دوستاتون که توی این کاره اطلاع میدین و ازش میخواین اگر میتونه به برنامه سفر براتون جور کنه اون ازتون میپرسه که کجا بریم چکار کنیم شما میگید اصلا برامن مهم نیست کجا برم چه سفری باشه چقدر باشه به هر حال تو این بازه زمانی زمانش قرار بگیره بعد از چند ساعت بهتون زنگ میزنه و میگه خیلی ساده به سفر برات فراهم شد و تو فردا باید حرکت کنی جایی که قراره بری کشور هندوستانه به جایی که اصلا فکرش رو هم نمیکردی جزء علاقه مندیها تون هم نبوده تو برنامه تون هم نبوده چیزی نمیگید چون تو به حالت رها شدگی قرار دارید که هر چی پیش آید خوش آید ازش میپرسید چجوری تو این شرایط چنین سفری برم بهتون میگه کنسلی داشتیم و من همه مدارک تو رو جور میکنم بنابراین آماده میشید خلاصه شما به این سفر میرید و جایی که باید مستقر بشید مستقر میشید و راهنمای تور جاهای مختلفی که باید برید به شما میگه و شما خیلی تمایل ندارید تو همش شرکت کنید به لیستی داره میبینید که تو اون لیست چشمتون میخوره به به جایی که براتون جالبه غارهای آژانتایه جایی توی هندوستان آژانتاش براتون خیل مهم نیست غارش مهمه غارها همیشه براتون جالب بوده اونو انتخابش میکنید که توی اون با ما همراهی بکنید روزی که میرسه و قراره همه با هم بریم حرکت میکنید و توی به ماشین ونی که مخصوص مسافرت هست شما میشینید و با گروه میرید مسیر خیلی طولانیه و بنابراین ماشین چند جا باید بایسته و استراحت و توقف کوتاه داشته باشید بعد ادامه بدید مسیر رو در یکی از این جاها که ماشین توقف میکنه شما زودتر از بقیه برمیگردید و سوار ماشین میشید و چشمهاتون رو میبندید تا کمی استراحت کنید بعد ماشین حرکت میکنه و بعد از مدتی که شما چشمهاتون رو باز میکنید متوجه میشید که اینهایی که الان تو ماشین هستن اونهایی نیستن که شما باهاشون بودید خیل تعجب میکنید نگاهشون میکنید و میفهمید اینا همسفرای شما نیستن به مسئول تور و راننده نگاه میکنید میبینید اصلا اون ماشینی نیست که شما اول باهاش میرفتید به سو صداهایی هم میومد در تمام مدتی که خواب بودید بعد معلوم میشه که این صحبت راهنمای اونهاست که داره با زبان هندی صحبت میکنه و شما اصلا از زبانش سر در نمیارید میرید باهاش صحبت میکنید شرایط رو براش توضیح میدید و خیلی تعجب میکنه خیلی خشمگین و عصبانی میشه شما نمیفهمید چرا عصبانی

شده شما بیشتر باید الان ناراحت باشید تماس میگیره به هر حال با اون مسئولین دیگه و هماهنگی های لازم رو انجام میده و به شما میگه که نگران نباش ما همه داریم به سمت این منطقه میریم و در نهایت دوباره برمیگردیم به اون ایستگاه مورد نظر شما بازم میپذیرید براتون فرقی نمیکرد فقط یه مسئله ای که وجود داره اینکه میبینی همسفرات یه خورده عجیب گرینند مثل توریستها نیستن لباسشون قیافشون حالتشون وسایلی که دستشونه خیلی حالت غیر عادی و غریب و مضطرب هستن اون آقا مدام باهاشون صحبت میکنه ولی همش به زبان هندی شاکی میشین شما میگید خوب بالاخره که من دارم با اینا میرم چه فایده ای داره به مسئول میگید خوب انگلیسی صحبت کن که من بفهمم شما چی میگید اون میگه تو قرار نیست با ما همراه بشی تو فقط تو ماشین مایی فقط تو رو برمیگردونیم تو توی برنامه ی ما اجازه نداری مشارکت کنی دلیلش رو میپرسین و اون هم برات توضیح میده که این یه سفر برنامه ریزی شده است که در طول سال آدما ثبت نام میکنن تمرینهایی انجا میدن و منتظر این روز میشن و غار آزانتا ما نمیبریم اون غاری که همه توریستا میرن ما جای مخصوصی میریم که فقط خودمون آدرسش رو بلدیم یه جای دور و پرتی هست شما ازش میخوانین که بیشتر براتون توضیح بده و اون سعی میکنه به شما بگه که شما شامل این برنامه نمیشید در نهایت توضیحی که برای شما میده که هدف از این سفر چیه و شما هم شاکی و هم کنجکاوید میگه که ما همه میریم تو بخشهایی از غار ظاهرا یه برنامه ای دارن یه آیینی دارن که توی اون شما در روز خاصی از سال و ساعت خاصی میتونید کسی رو ببینید اون کلمه ای که اون بکار میره برای اون شخص مشخص نیست چیه چون به زبان هندی میگه و شما ازش میخوانین ترجمه کنه یه چیزی مثل همزاد مثل خودت شبیهت اصطلاحاتی که بکار میره خیلی نمیفهمی اون کیه به هر حال اون چیز غیر عادی و عجیب و غریبه و دلیل جو حاکم بر ماشین هم همینه چیزی نمیگید و میپذیرید و خیلی هم مسخره است و اهمیتی نداره و خوشحال هم میشید که اصلا قرار نیست باهاشون توی غار برید به هر حال به مقصد میرسید و قرار میشه شما توی ماشین بمونید و اونا همه پیاده میشن و همه با هم حرف میزدن و خیلی پرسر و صدا شده بودن و هیجان داشتن و خیلی شلوغ شده بود شما تو ماشین میمونید بعدش تصمیم میگیرید از ماشین بیاید بیرون یه خورده قدم میزنید و منطقه رو نگاه میکنید شما همیشه دلتون میخواستته غارها رو ببینید وسوسه میشید برید جلو ورودی غار ببینید چه خبره و اونا از کجا رفتن وارد ورودی میشید هنوز سر و صدای اونها میاد توی غار صداهاشون پیچیده و منعکس میشه معلومه که هنوز باهمند ولی شما اونارو نمی بینید معلوم نیست از کجای این منطقه این صدا میاد کم کم جلو میرید و به سقفها و دیوارها نگاه میکنید انقدر جذب این غار میشید که اصلا فراموش میکنید که کجا بودید و یه دفعه به خودتون میاید و توجه میشید که اصلا اونا صداشون دیگه نمیاد و شما هم اصلا نمیدونید کجااید یه خورده میترسید چون بلد نیستید تا یه مسیری سعی کرده بودید یاد بگیرید که چجوری اومدید که برگردید اما الان اصلا نمیدونید کجااید سعی میکنید بر خودتون مسلط باشید و نفس عمیق میکشید یه کشور غریب یه جای عجیب من اینجا الان چکار کنم دور و برتون رو نگاه می کنید از دور یه جایی به نظر میرسه که نوری میاد به خودتون امیدواری میدین که احتمالا این نور باید دری باشه نمیتونید تصمیم بگیرید برگردین یا برید جلو ولی در نهایت انتخاب می کنید جلو برید به این دلیل که واقعا نمیدونید پشت سرتون چه خبره اصلا نمی دونید چجوری به اینجا رسیدید اما برای رفتن به جلو حداقل یه هدفی دارید که به سمت اون نور میخواید برید آرام آرام بهش نزدیک میشید و مدام نفس عمیق میکشید سعی میکنید بر خودتون مسلط باشید چون یه سکوت عجیبی بر اونجا حاکمه و یه مقدارش هم بخاطر ترس شماست شما اون نقطه رو می بینید و سعی میکنی مدام به سمت اون برید یه جاهایی راهتون تنگه و به سختی ممکنه عبور کنید از اونجا عبور میکنید و نزدیک اون نقطه میشید و میبینید اونجا یه حفره یا فضاییه که حدود یک متر از زمین بالاتره و شما میتونید خودتون رو بکشید بالا و برسوید بیرون همانطور که میرید جلو متوجه میشید انقدر حواستون به نقطه است که اون چیزی که جلوی راه و چند متر جلوتر از خودت قرار داره ندیدی یه سایه است یه موجوده نمیتونید تشخیص بدید آدمه یا چیز دیگه ای ولی به هر حال یک موجودیه که نشسته و پشتش به شماست قاعدتا خیلی میترسید و نگران میشید که اون چیه این خیلی عجیبه که اون پشتشبه شماست ولی شما احساس میکنید که روش به شماست یعنی انگار تمام فکر و تمرکز و حال اون آدم به

سمت شماست و انگار که اون در تمام لحظات میدونسته که شما بهش نزدیک میشید و داره بهت یه جوری نگاه میکنه که با وجود اینکه میدونی پشتش به توست ولی انقدر این حالت جهتش برای شما عجیبه که ترس شما رو چند برابر میکنه یه اضطرابی شما رو میگیره و نمیدونید چکار کنید اگر برید جلو باید از کنارش رد بشید و معلوم نیست چه حرکتی ازش سر بزنه و اگر برگردید و اون دنبال شما بیاد چی چطور از اون راهای تنگ عبور کنید تازه اصلا کجا میخواید برگردید باز تمرکز میکنید نفس عمیق میکشید و نقشه میکشید چطور از این مرحله عبور کنید با خودتون فکر میکنید آیا این همون کسی است که اون آقای مسئول میگفت همزاد باز دوباره ترس برتون میداره عرق میکنید به هر حال چاره ای ندارید مجبورید که به جلو برید اگر وایسید نمیدونید چکار میکنه وقتی بهش نزدیک میشید این هیبت وجود اون بیشتر شما رو میترسونه ان شما بهش نزدیک شدید و تو موقعیتی قرار گرفتید که باید ناچارا باهاش روبرو بشید چون تو مسیر عبور شما نشسته حالا بنویسد اون کیه چه شکلیه آدمه چی تنشه صورتش چه شکلیه آیا شما باهاش گفتگو میکنید آیا سوالی دارید ازش پرسید باهاش روبرو میشید ازش فرار میکنید دفاع میکنید از خودتون در مواجهه با این سایه ی غریبی که همه جهتش به سمت شماست شما چه کاری انجام میدید و از این به بعد چه اتفاقی برای شما میافته.